

سويه اول

ماجرای سر درخت سارا

storyweaver PRATHAM BOOKS

التعليم | education
فوق | above
الجميع | all



نویسنده: سنگیتا ویلیگار

مترجم: فرید احمد کریمی

THE YALDA HAKIM FOUNDATION
Educate-Empower-Inspire



مادر به قر پرسید:
"سارا، وقت خواب
است! کجا بودی؟"



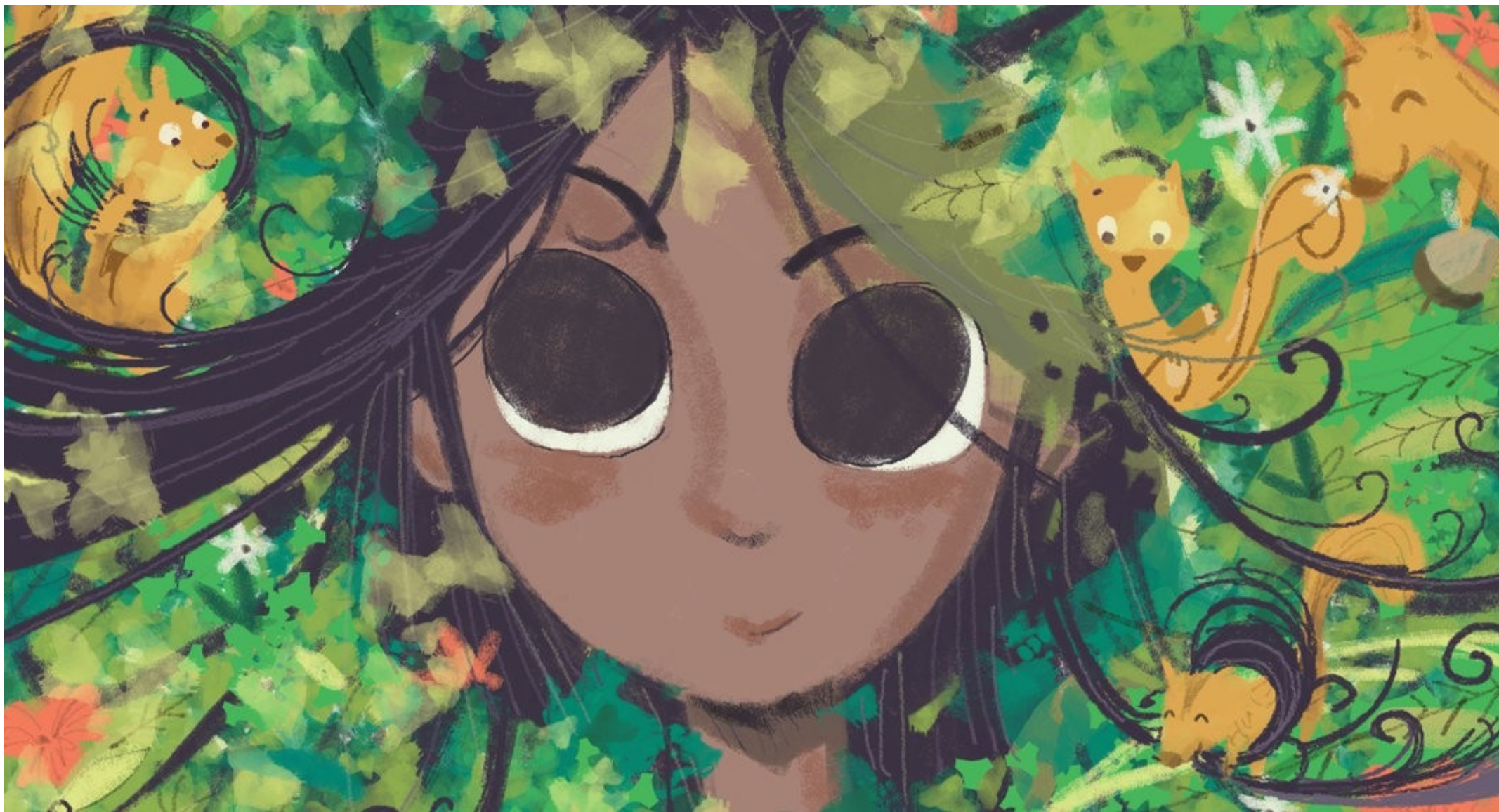
سارا جواب داد: «آن
درخت بلند را در بیرون
مکتب ما دیدی؟ در آن
بالا شدم. خیلی بلند
است، به آسمان
میرسد!»



«وقتی که به پایین دیدم، لایه هایی ابرها بود.
وقتی به بالا دیدم، برگ ها در حال خنده بودند.»



«فکر می کردم برگ ها نمی خندند!
بعداً موش خرما های خندان را دیدم که در میان برگ ها
پنهان شده بودند.»



«موش خرماهای بزرگ به من زیا خسته دادند تا بخورم.
موش خرماهای کوچک در موهایم چشم پتکان می
کردند!»



«ما ساعت‌ها و ساعت‌ها بازی می‌کردیم. تا اینکه به یادم آمد که باید خانه بیایم. اما نمی‌دانستم چگونه به زمین پایین شوم»



« به همین خاطر موش خرما ها شروع به فریاد زدن برای کمک کردند. شما
باید صدای آنها را می شنیدید!
چرا! چرا! چرا!»



«خوشبختانه، یک طیاره ارغوانی در آسمان پرواز می کرد.»

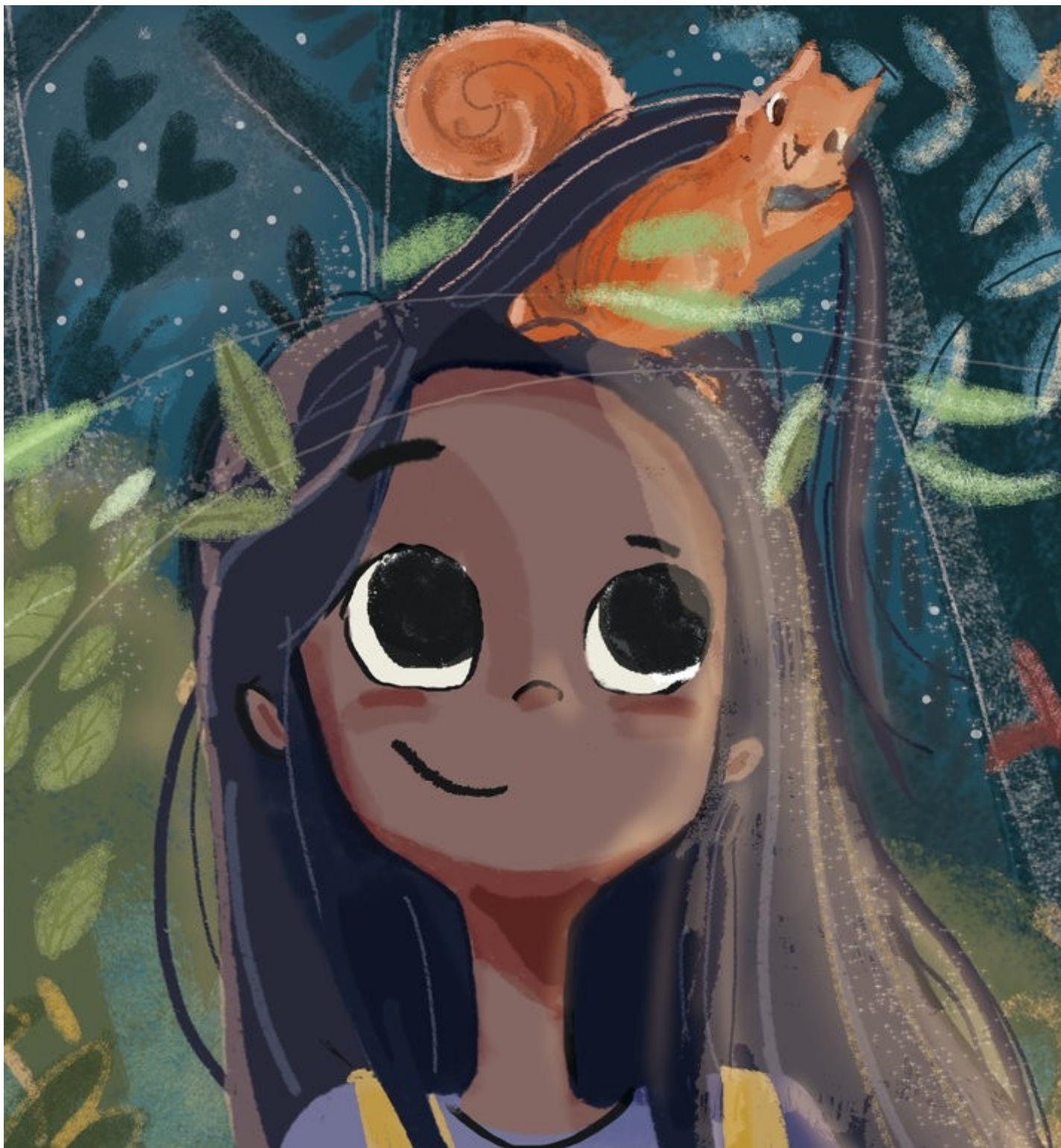
آیا باورتان می شود که پیلوت صدای چر چر آنها را شنید؟»



او به طرف پایین آمد، مرا بلند کرد و مرا به خانه آورد.



«و به همین
خاطر است که
من دیر آمدم،
مادر.»
مادر گفت:
«سارا! از دل
خود هر چیز
نساز.»



چدر! چدر! چدر!

سوالات رهنمودی

۱. چرا سارا برگ های درخت را «برگ های خندان» تشبیه کرد؟
۲. چگونه سارا از درخت پایین آمد؟
۳. آیا شما هم مانند سارا ماجراجویی داشته اید؟ اگر نه، دوست دارید چه نوع ماجراجویی داشته باشید؟
۴. آیا شما باور داری که سارا در مورد ماجراجویی خود حقیقت را گفته است؟ دلیل این جواب خود را بیان کنید.
۵. آیا موش خرما ها را دیده اید؟ با توجه به این داستان و تجربه شما، می توانید موش خرما ها و عادات آنها را بیان کنید؟